

بیمار خاموش

الکس میکیلیدس

www.ketab.ir

سرشناسه

میکیلیدس، الکس، ۱۹۷۷-م.

Michaelides, Alex, ۱۹۷۷-

عنوان و نام پدیدآور

بیمار خاموش / مولف الکس میکیلیدس؛ مترجم شقایق ذوالفقاری.

مشخصات نشر

تهران: انتشارات آتیس، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری

۳۰۴ ص:؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.

شابک

978-622-289-143-5 :

وضعیت فهرست نویسی

فیفا

یادداشت

عنوان اصلی: The silent patient, 2019.

یادداشت

کتاب حاضر توسط ناشران و مترجمان متفاوت فیفا گرفته است.

موضوع

داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۱م.

موضوع

English fiction -- 21th century :

شناسه افزوده

ذوالفقاری، شقایق، ۱۳۷۷-، مترجم

رده بندی کنگره

۲۲۹

رده بندی دیویی

۹۲/۸۲۳:

شماره کتابشناسی ملی

۸۴۱۰۴۸۶:

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیفا

انتشارات
آتیس

دفتر انتشارات و فروش: خیابان فلسطین خیابان لبافی نژاد نرسیده به خیابان دانشگاه

پلاک ۱۱۵- طبقه اول تلفن: ۶۶۴۶۵۸۸۱-۶۶۴۹۸۳۰۰

بیمار خاموش ■

◆ مولف: الکس میکیلیدس

◆ مترجم: شقایق ذوالفقاری

◆ صفحه آرا: زهرا بیات

◆ ناشر: آتیس

◆ شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

◆ چاپ و صحافی: گنج شایگان

◆ نوبت چاپ: یکم ۱۴۰۰

◆ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۹-۱۴۳-۵

فهرست

۱۲۶..... فصل چهاردهم	۶..... درباره نویسنده و کتاب
۱۲۹..... فصل پانزدهم	۷..... پیشگفتار
۱۳۱..... فصل شانزدهم	۹..... بخش یکم
۱۳۵..... فصل هفدهم	۱۰..... فصل یکم
۱۳۸..... فصل هجدهم	۱۴..... فصل دوم
۱۴۲..... فصل نوزدهم	۱۸..... فصل سوم
۱۴۶..... فصل بیستم	۲۵..... فصل چهارم
۱۵۱..... فصل بیست و یکم	۲۹..... فصل پنجم
۱۵۳..... فصل بیست و دوم	۳۴..... فصل ششم
۱۶۱..... فصل بیست و سوم	۳۸..... فصل هفتم
۱۶۵..... فصل بیست و چهارم	۴۲..... فصل هشتم
۱۶۷..... فصل بیست و پنجم	۴۶..... فصل نهم
۱۶۹..... فصل بیست و ششم	۴۹..... فصل دهم
۱۷۳..... فصل بیست و هفتم	۵۷..... بخش دوم
۱۷۶..... فصل بیست و هشتم	۵۸..... فصل یکم
۱۷۸..... فصل بیست و نهم	۶۷..... فصل دوم
۱۸۲..... فصل سی ام	۷۰..... فصل سوم
۱۸۸..... فصل سی و یکم	۷۵..... فصل چهارم
۱۸۹..... فصل سی و دوم	۷۸..... فصل پنجم
۱۹۲..... فصل سی و سوم	۸۳..... فصل ششم
۱۹۵..... فصل سی و چهارم	۹۰..... فصل هفتم
۱۹۷..... بخش سوم	۹۴..... فصل هشتم
۱۹۸..... فصل یکم	۹۸..... فصل نهم
۲۱۷..... بخش چهارم	۱۰۴..... فصل دهم
۲۱۸..... فصل یکم	۱۰۷..... فصل یازدهم
۲۲۰..... فصل دوم	۱۱۱..... فصل دوازدهم
۲۲۴..... فصل سوم	۱۱۷..... فصل سیزدهم

پیشگفتار

دفترچه خاطرات آلیسیا برنسون^۱

چهاردهم جولای

نمی‌دانم چرا این را می‌نویسم.

حقیقت ندارد. شاید می‌دانم و فقط نمی‌خواهم آن را اقرار کنم. حتی نمی‌دانم اسم چیزی را که می‌نویسم چه بگذارم. احساس می‌کنم به اندازه کافی خاطره‌انگیز باشد که بتوان نامش را «دفترچه خاطرات» نامید. انگار چیزی برای گفتن ندارم. «آنه فرانک^۲» یا «ساموئل پپیز^۳» دفترچه خاطرات دارند؛ نه کسی مثل من. «دفتر وقایع روزانه» هم خیلی آکادمیک است؛ چون آن وقت باید هر روز در آن بنویسم و چنین قصدی ندارم. اگر به کار روزمره تبدیل شود، هرگز آن را ادامه نمی‌دهم.

شاید برایش اسمی بگذارم چیز بی‌نامی باشد که گاهی اوقات در آن می‌نویسم. این را بیشتر دوست دارم. وقتی روی چیزی اسم بگذارید، شما را وادار می‌کند تماشای آن را ببینید یا بفهمید که چرا آن چیز برای من مهم است. شما روی کلمات آن متمرکز می‌شوید که ریزترین بخش و درواقع قلب یک نامه یا چیزی است. هرگز این قدر با کلمات راحت نبودم. همیشه به تصاویر می‌اندیشم و خود را با تماشای آن بیان می‌کنم؛ بنابراین اگر به خاطر «گابریل^۴» نبود، هرگز نوشتنش را شروع نمی‌کردم.

این اواخر به خاطر چند چیز احساس افسردگی می‌کنم. فکر می‌کردم کار خوبی است که آن را مخفی کنم؛ اما بالاخره او متوجه شد. البته که متوجه می‌شود. او همه چیز را می‌فهمد؛ بنابراین پرسید: «نقاشی چطور پیش می‌ره؟» من هم گفتم که پیش نمی‌رود. یک لیوان شراب به من داد و در حالی که آشپزی می‌کرد، من هم پشت میز آشپزخانه نشستم.

دوست دارم گابریل را وقتی در آشپزخانه می‌چرخد، تماشا کنم. برعکس من که

1 Alicia Berenson

2 Anne Frank

3 Samuel Pepys

4 Gabriel

فقط خراب کاری می‌کنم، او آشپز شایسته‌ای است؛ عالی، چابک‌دست و منظم.

او گفت: «با من حرف بزن.»

«چیزی واسه گفتن ندارم. فقط گاهی اوقات حسابی تو خودم فرومی‌رم. حس می‌کنم دارم تو گِل قدم می‌زنم.»

«چرا سعی نمی‌کنی اونا رو بنویسی؟ بعضی چیزها رو باید ثبت کنی؛ شاید کمکت کنه.»

«آره. باید این کارو بکنم، سعی می‌کنم.»

«عزیزم، فقط سعی نکن. انجامش بده!»

«انجامش می‌دم.»

او پشت سرهم غر می‌زد؛ اما من که کاری نکردم! چند روز بعد این دفترچه را نشانم داد تا در آن بنویسم. این دفترچه، جلد چرمی مشکی و ضخیمی داشت و صفحاتش سفید و خالی بود. دستم را روی اولین صفحه دفتر گذاشتم و نرمی‌اش را احساس کردم. سپس مدادم را تراشیدم و نوشتن را شروع کردم.

البته حق با او بود. احساس بهتری داشتم. نوشتن این مطالب به‌نوعی آزادسازی است؛ روشی برای تخلیه و فضایی برای بیان خودم. فکر کنم کمی شبیه درمان باشد. گابریل این را نگفت؛ اما می‌توانم بگویم او نگرانم است و اگر بخواهم روراست باشم که احتمالاً هستم، دلیل اصلی موافقتم برای نگه‌داشتن چنین دفترچه خاطراتی این بود که به او قوت قلب بدهم و ثابت کنم که حالم خوب است. نمی‌توانم تحمل کنم که او نگرانم باشد. هیچ‌وقت نمی‌خواستم کاری کنم که غمگین شود یا دردی حس کند. خیلی گابریل را دوست دارم. بی‌شک او عشق زندگی‌ام است. آن‌قدر دوستش دارم که گاهی اوقات این احساس مرا از پا درمی‌آورد.

گاهی فکر می‌کنم «ته»؛ درباره‌اش نمی‌نویسم. این دفترچه قرار است ایده‌ها و تصاویری را ثبت کند که به‌شکل هنرمندانه‌ای مرا تحت‌تأثیر قرار داده‌اند. چیزهایی که اثر خلاقانه‌ای روی من گذاشته‌اند. فقط می‌خواهم افکار مثبت، شاد و عادی را بنویسم. افکار احمقانه به‌هیچ‌وجه اجازه ظهور ندارند.